آیین نکوداشت منوچهر صدوقی‌سها در دانشگاه محقق اردبیلی برگزار شد

احیاگر حافظه فلسفی ایرانیان

غلامرضا اعوانی: «سلوک اخلاقی» و «مسئولیت علمی» صدوقی سها، او را به اندیشمندی ممتاز بدل کرده است

حکمت اسلامی

ژاله دولت
گروه اندیشه

آیین نکوداشت منوچهر صدوقی‌سها، استاد و پژوهشگر حکمت و عرفان اسلامی و از چهره‌های شناخته‌شده پژوهش در تاریخ فلسفه معاصر ایران، در دانشگاه محقق اردبیلی شهر اردبیل برگزار شد؛ مراسمی که با حضور استادان، پژوهشگران و چهره‌های علمی و فرهنگی، از جمله غلامرضا اعوانی، مهدی فدایی مهربانی و خود منوچهر صدوقی‌سها، فرصتی برای بازخوانی یک کارنامه علمی چنددهه‌ای فراهم آورد. اهمیت این بزرگداشت از آنجا سرچشمه می‌گیرد که صدوقی‌سها طی دهه‌های فعالیت علمی، بخشی از تاریخ حکمت و عرفان ایران را از طریق شناسایی حکمای کمترشناخته‌شده، تصحیح و شرح متون، ثبت سنت‌های فکری و بازسازی تاریخ فلسفه اسلامی در دوره‌های متأخر مستند کرده است. آثاری چون «تاریخ حکما و عرفای متأخر بر ملاصدرا»، پژوهش و ترجمه «ماللهند» ابوریحان بیرونی، شرح منظومه حاجی سبزواری و مجموعه پژوهش‌های او درباره حکما و عرفای معاصر، جایگاه او را در مطالعات تاریخ اندیشه اسلامی تثبیت کرده‌اند.



شناخت حکما از مسیر احیای حافظه فلسفی

غلامرضا اعوانی، استاد فلسفه و رئیس اسبق مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، در پیام تصویری که برای این همایش فرستاد، شناخت یک اندیشمند را در پیوند با دو ساحت «علم» و «اخلاق» صورت‌بندی کرد و صدوقی‌سها را نمونه‌ای از پیوند دانش، سلوک و مسئولیت علمی دانست. در روایت اعوانی، ارزش کارنامه صدوقی‌سها به مجموعه تحقیقات اوست که طی چند دهه، حافظه‌ای تاریخی درباره حکمای متأخر ایران شکل داده است.

اعوانی با اشاره به سابقه بیش از پنج دهه آشنایی خود با صدوقی‌سها، بر استمرار این تلاش علمی تأکید کرد و مهم‌ترین اثر او را پژوهش درباره حکمای متأخر ایران دانست: «مهم‌ترین اثر صدوقی‌سها پژوهش درباره حکمای متأخر ایران است.

ویراست سوم کتاب تاریخ حکما و عرفای متأخر بر ملاصدرای ایشان پس از چندین مرحله تحقیق و تکمیل، در سه جلد منتشر می‌شود و به معرفی حکمایی می‌پردازد که با وجود جایگاه علمی برجسته در زمان خود، آثار، شاگردان و زندگی آنان کمتر شناخته شده است. این اثر بحق یکی از بهترین مراجع در شناخت حکمای متأخر ایران است و پژوهشگران ایرانی و خارجی به آن استناد می‌کنند.»

در ادامه سخن اعوانی، یک وجه مهم از روش صدوقی‌سها برجسته شد: حرکت از مرکزهای شناخته‌شده تاریخ فلسفه به سوی چهره‌هایی که حضورشان در حاشیه روایت‌های رایج قرار گرفته است. این رویکرد، تاریخ فلسفه را به تاریخ زنده استادان، شاگردان، آثار، نسخه‌ها و جریان‌های فکری پیوند می‌دهد و تصویر گسترده‌تری از استمرار حکمت در ایران عرضه می‌کند.

اعوانی همچنین به دیدارهای صدوقی‌سها با استادان و حکمای کمترشناخته‌شده اشاره کرد؛ دیدارهایی که در آنها اطلاعاتی درباره زندگی، استادان، شاگردان و آثار این چهره‌ها گردآوری شد.

در این روایت، پژوهش به صورت یک کنش حافظه‌ساز ظاهر می‌شود؛ کنشی که امکان بازشناسی بخشی از میراث فلسفی ایران را برای نسل‌های بعد فراهم می‌کند.



روایتگر تاریخ فلسفه با پیوند متن و زمینه تاریخی

مهدی فدایی مهربانی، استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران، در سخنان خود جایگاه صدوقی‌سها را در مرز میان فلسفه‌ورزی و تاریخ‌نگاری فلسفه بررسی کرد.

از منظر او، یکی از ارزش‌های محوری آثار صدوقی‌سها، توجه همزمان به متن فلسفی و زمینه‌ای است که آن متن در آن شکل گرفته است. این ویژگی، پژوهش‌های او را از گردآوری اطلاعات تاریخی به بازسازی فضای فکری ادوار مختلف نزدیک می‌کند.

فدایی‌مهربانی بر اهمیت تدوین تاریخ فلسفه اسلامی، بویژه در دوره‌های پس از ملاصدرا، تأکید کرد و حضور حکمای متأخر را بخشی مهم از تداوم سنت فلسفی ایران دانست.

در نگاه او، آثار صدوقی‌سها امکان دیده‌شدن این دوره از تاریخ فلسفه را افزایش داده و جایگاه حکمای متأخر را در روایت گسترده‌تر فلسفه اسلامی تثبیت کرده است. او در این زمینه تصریح کرد: «در مطالعات متن‌محور، دقت در خود متن اهمیت دارد، اما گاهی زمینه تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن مغفول می‌ماند؛ در مقابل، رویکرد زمینه‌محور ممکن است از متن فاصله بگیرد. امتیاز استاد صدوقی‌سها این است که هم بر متن تسلط دقیق دارند و هم زمینه تاریخی آن را به خوبی می‌شناسند.»

در این صورت‌بندی، صدوقی‌سها پژوهشگر متن و زمینه در کنار یکدیگر است. متن برای او سرچشمه تحلیل مفهومی و تاریخی به شمار می‌رود و زمینه تاریخی، اجتماعی و سیاسی امکان فهم عمیق‌تر همان متن را فراهم می‌کند. از همین زاویه، پروژه تاریخ حکمای متأخر نیز به بازسازی یک «جهان فکری» تبدیل می‌شود؛ جهانی که در آن، زندگی علمی افراد، مناسبات استاد و شاگرد، شکل‌گیری آثار و تحول مفاهیم در کنار هم معنا پیدا می‌کنند.



تسهیلگر فهم حکمت اسلامی

سخنرانی خود صدوقی‌سها در این مراسم، از روایت کارنامه شخصی فراتر رفت و مسأله‌ای بنیادین در تاریخ اندیشه اسلامی را پیش کشید: چگونگی فهم هویت فلسفه اسلامی و نسبت آن با فلسفه یونان و سنت‌های فلسفی غرب. او توضیح داد که تاریخ فلسفه به معنای جدید، سابقه‌ای حدود دو قرن دارد و در همین چارچوب، چند تلقی درباره فلسفه اسلامی شکل گرفته است. پروژه علمی او طی سال‌های مختلف، بر بررسی این تلقی‌ها و ارائه شواهد متنی برای بازشناسی ماهیت فلسفه اسلامی استوار شده است. او در این مسیر، از «پدیدارشناخت تاریخ استعلایی فلاسفه اسلامی» تا «فلسفه فلسفه اسلامی» و مجموعه چهارجلدی «تاریخ عمومی فلسفه اسلامی» را تدوین و منتشر کرده است. در کانون استدلال این پژوهشگر فلسفه، استقلال فلسفه اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد.

صدوقی‌سها با اشاره به جریان ترجمه متون یونانی، سهم فیلسوفان مسلمان را در تولید نظریه، طرح استدلال‌های تازه و نقد آرای پیشینیان برجسته کرد و معیار اصلی را در خود آثار فلسفی و مقایسه دقیق دستگاه‌های مفهومی قرار داد. او در این رابطه تصریح کرد: «ترجمه آثار یونانی به زبان عربی، واقعیتی انکارناپذیر در تاریخ فلسفه است، اما حکمای اسلامی صرفاً مترجمان و شارحان فلسفه یونان نبودند. آنان بر پایه آثار ترجمه‌شده، دستگاه‌های فلسفی تازه‌ای پدید آوردند، استدلال‌های جدیدی مطرح کردند و در بسیاری از مسائل، آرای فیلسوفان یونانی را نقد یا رد کردند. بنابراین، فلسفه اسلامی نه تکرار فلسفه یونان، بلکه نظامی فلسفی با هویت و مبانی خاص خود است.»

صدوقی‌سها برای این استدلال، مسأله وجود را یکی از میدان‌های اصلی بررسی خود معرفی کرد؛ مباحثی که در متون یونانی و آثار حکمای اسلامی استخراج، اصطلاح‌بندی و مقایسه شده‌اند. از نظر او، چنین روشی نشان می‌دهد که فلسفه اسلامی دستگاهی فلسفی با سیر تحول مفهومی، استدلالی و تاریخی ویژه خود است. او در ادامه، معنای خاص فلسفه اسلامی را دستگاهی فلسفی بر پایه مبانی اسلامی، عقل، شهود و دیگر مبانی معرفتی این سنت معرفی کرد و بر ظرفیت این دستگاه برای گفت‌وگوی جدی با تاریخ فلسفه تأکید گذاشت. پایان سخن او نیز به نسل جوان اختصاص داشت؛ نسلی که از نگاه صدوقی‌سها می‌تواند با شناخت دقیق‌تر میراث ایران و اسلام، مسیر پژوهش در تاریخ اندیشه را گسترش دهد.

> مهدی فدایی مهربانی: استاد صدوقی سها از جمله شخصیت‌هایی است که هم در جایگاه فیلسوف و هم در مقام مورخ فلسفه قرار دارد و این ویژگی، اهمیت کار علمی ایشان را دوچندان می‌کند. او هم بر متن تسلط دقیق دارد و هم زمینه تاریخی آن را به خوبی می‌شناسد. همین جامعیت، پژوهش‌های ایشان را در تاریخ فلسفه اسلامی ممتاز کرده است

فرهنگ اشراقی

مقولاتی از مقالات شمس

از پیچیدگی ذهن به سادگی قلب

شمس از شخصی نقل می‌کند که در چله نشسته بود برای رسیدن به مقصودی و احساس می‌کرد بانگی بر او فرو می‌آید که «ترک چله کن» و به میان جماعت برو. اول بار توجهی نکرد و چشمانش را بست. بار دوم ندا به هیبت‌تر آمد که وسوسه را رها کن، برون آی، بَرِ جمع شو که تو را نفس عیسی بخشیدیم. خواست که در تأمل «مراقب» شود تا مقصود این پیام‌ها بر او مکشوف شود.

در نوشته امروز می‌خواهم راجع به «مراقب شدن»، «مراقبه» و «مدیتیشن» بگویم. ابتدا چهار تعریف مقدماتی عرض کنم. Reflection یعنی تأمل، بازپس‌نگری به کل زندگی گذشته، نگاه به عقب تا آنجا که حافظه یاری می‌کند، توأم با نوعی ارزش داوری و عزم را جزم کردن. Concentration تمرکز است و در این مرحله آدمی با تأمل به این نتیجه رسیده است که در زندگی با مسأله‌ای برای حل و مشکلی برای رفع مواجه است. در Meditation یا همان مراقبه، تمام توجه آدمی به این جهت معطوف می‌شود که خود حقیقی خود را از میان خودهای ناحقیقی و موهوم باز شناسد و Contemplation نظر و مشاهده است؛ نگاه آدمی به هستی، بدون در نظر گرفتن علایق خود و هنر بی‌طرفانه دیدن جهان.

«کاملش دی پاتل» در کتاب «طراحی سرنوشت» نشر ترنگ، تقریر خوبی از مدیتیشن ارائه می‌دهد. از نظر او مراقبه سفری است از پیچیدگی ذهن به سادگی قلب و متوجه کردن توجه خود روی آن. کار مراقب قطع کردن هم‌هویت‌شدگی‌ها با صدای درون سر است. باید به طرق گوناگون توجه خود را از این صدا برداریم؛ مراقبه کنیم و در انجام آن تداوم داشته باشیم. قرار است مدیتیشن تمام توجه ما را به این جهت معطوف کند که خود حقیقی را از میان خودهای ناحقیقی و موهوم باز شناسیم. البته حالت‌ها، ژست‌ها و مدعیان باید در برابر هدف اصلی رنگ ببازند؛ اتفاقاتی که شمس را هم به اظهارنظر وادار کرده بود:

«یکی سر برآورد که تا اوج عرش و کرسی دیدم و آن یکی گفت: نظرم از عرش و کرسی هر دو بگذشت و از فضا در عالم خلأ می‌نگرم. آن یکی گفت: من تا پشت گاو و ماهی می‌بینم و آن فرشتگان که موکل‌اند بر گاو و ماهی. آن دگر گفت: چندان که می‌نگرم به همه موانع جز عجز خود نمی‌بینم.»

تأمل

جبار رحمانی
انسان‌شناس و عضو هیأت علمی مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی

بایدها و نبایدهای پساجنگ

برای بازسازی نباید منتظر پایان جنگ شد



«پساجنگ» لزوماً به معنای پایان جنگ نظامی نیست. جنگ، پیش از آنکه به پایان برسد، مسیر حرکت جامعه را تغییر می‌دهد و آن را از وضعیت پیشین خارج می‌کند. از این لحظه به بعد، جامعه با دو امکان روبه‌رو است: ادامه مسیر خرابی‌ها یا آغاز بازسازی.

بازسازی تنها به معنای ترمیم خرابی‌ها و بازگرداندن اوضاع به گذشته نیست؛ بازسازی فرصتی برای «نوسازی خلاقانه» و «ساختن وضعیتی تازه» است. از همین رو، نباید منتظر پایان جنگ ماند تا به بازسازی اندیشید، زیرا همزمان با جنگ، توزیع منابع و سازوکارهایی شکل می‌گیرند که می‌توانند مسیر بازسازی آینده را تعیین کنند یا به مانعی در برابر آن تبدیل شوند.

اما مسأله اصلی این است که چه چیزی را می‌خواهیم بازسازی کنیم و به کدام وضعیت بازگردیم؟ بازسازی نباید به بازگشت ساده به شرایط پیش از جنگ محدود شود. اگر قرار است جامعه‌ای بهتر بسازیم، باید کیفیت زندگی، همبستگی اجتماعی و امکان مشارکت مردم را در مرکز این فرآیند قرار دهیم. از بازسازی شهری و مرمت آثار تاریخی گرفته تا احیای فعالیت‌های اقتصادی، گردشگری و سرمایه اجتماعی، تجربه‌های متفاوتی پیش روی ماست.

تجربه بازسازی در مناطقی چون خرمشهر و آبادان یادآور آن است که بازسازی صرفاً با ساختن ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها محقق نمی‌شود.

هنگامی که زندگی مردم، مناسبات اجتماعی و تجربه‌های روانی آنان نادیده گرفته شود، حتی بازسازی فیزیکی نیز نمی‌تواند به احیای واقعی جامعه منجر شود. تروماهای جنگ ممکن است کمتر به زبان بیایند، اما در لایه‌های پنهان زندگی اجتماعی همچنان حضور دارند.

از این منظر، جنگ مسأله‌ای صرفاً نظامی یا عمرانی نیست؛ مسأله‌ای اجتماعی است. در جنگ با اینکه سرپناه، صنعت و فناوری آسیب می‌بینند، اما اعتماد، امنیت روانی و پیوندهای انسانی نیز نیازمند بازسازی‌اند. معیار نهایی موفقیت، زندگی مردمی است که قرار است در فضای بازسازی شده زندگی کنند.

بازسازی خردمندانه نه پروژه‌ای وارداتی است و نه تصمیمی که گروهی محدود به‌جای جامعه بگیرند. این فرآیند به اندیشیدن جمعی، مشارکت اجتماعی و همکاری میان نهادها نیاز دارد.



تأملی فلسفی در باب «سیاست ندیدن»

فضیلت چشم‌پوشی

چرا انسان برای زیستن، گاهی ناگزیر است از کنار حقیقت بگذرد؟

مطالعات فرهنگی

دکتر ایرج رمضانی
استاد سیاستگذاری فرهنگی

در سنت فلسفی، دانایی همواره در جایگاه یکی از والاترین فضیلت‌های انسانی نشسته است و تاریخ اندیشه با «ستایش دانایی» نوشته شده است. اما تجربه زیسته انسان مدرن پرسشی پیچیده‌تر پیش روی ما می‌گذارد: آیا زندگی فقط با دانستن ممکن می‌شود؟ آیا آگاهی مطلق، همان‌قدر رهایی‌بخش است که تصور می‌کنیم؟ واقعیت این است که انسان نه فقط با دانسته‌هایش، بلکه با نادانسته‌هایش زندگی می‌کند. بخشی از جهان را می‌شناسد، بخشی را نادیده می‌گیرد، بخشی را تاب نمی‌آورد و بخشی را عامدانه به حاشیه می‌راند. زیست فردی و جمعی ما در مرز میان دانستن و ندانستن شکل می‌گیرد؛ مرزی سیال که در آن آگاهی و انکار، حقیقت و سکوت، شناخت و چشم‌پوشی پیوسته با یکدیگر درگیر کشاکش‌اند. شاید به همین دلیل، مسأله نادانی نه صرفاً مسأله فقدان دانش، بلکه مسأله‌ای وجودی، اخلاقی و سیاسی است.

میان «ندانستن» و «نادیده گرفتن» فاصله‌ای ظریف اما تعیین‌کننده وجود دارد. ندانستن می‌تواند حاصل بی‌خبری باشد؛ اما نادیده گرفتن اغلب نوعی تصمیم است. ما گاه با حقیقتی روبه‌رو می‌شویم اما انتخاب می‌کنیم آن را به مرکز توجه نیاوریم. این انتخاب همیشه از سر ضعف نیست؛ گاه شرط بقاست.

سکوت، شکل دیگری از مراقبت است

زیگموند فروید در تحلیل سازوکار «انکار» نشان می‌دهد ذهن انسان همیشه آماده پذیرش حقیقت نیست. روان برای محافظت از خود، برخی واقعیت‌ها را به تعویق می‌اندازد، به حاشیه می‌برد یا در قالبی قابل تحمل بازسازی می‌کند. از این منظر، نادیده گرفتن نوعی مکانیسم دفاعی است؛ راهی برای ادامه دادن.

در روابط انسانی نیز چنین است. بسیاری از پیوندهای عاطفی بر پایه نوعی چشم‌پوشی متقابل استوارند. ما ضعف‌های دیگری را می‌بینیم اما همیشه بر زبان نمی‌آوریم. گاه سکوت، شکل دیگری از مراقبت است. اگر قرار بود همه حقیقت‌ها بی‌واسطه و بی‌ملاحظه بیان شوند، بخش بزرگی از روابط انسانی دوام نمی‌آورد. انسان برای با هم ماندن، ناگزیر است گاه از کنار بخشی از واقعیت عبور کند.

سیاست ندیدن

اما همین چشم‌پوشی، وقتی از محدوده رابطه فردی فراتر می‌رود و به تجربه جمعی انسان می‌رسد، معنایی پیچیده‌تر پیدا می‌کند. اگر در زندگی شخصی نادیده گرفتن گاه نشانه مدارا، ملاحظه یا ضرورتی برای دوام رابطه است، در سطح اجتماع، بیشتر به شیوه‌ای از مواجهه با جهان تبدیل می‌شود؛ شیوه‌ای که در آن، انسان نه فقط با آنچه می‌بیند، بلکه با آنچه نمی‌بیند نیز نسبت برقرار می‌کند.

فیلسوفان بسیاری بر این نکته تأکید کرده‌اند که دیدن، امری صرفاً حسی نیست؛ بلکه نوعی انتخاب ذهنی و وجودی است. جهان همیشه بیش از آن چیزی است که در میدان توجه ما قرار می‌گیرد. ما ناگزیر بخشی از واقعیت را برجسته می‌کنیم، بخشی را به حاشیه می‌بریم و از کنار بخشی دیگر عبور می‌کنیم. به همین دلیل، نادیده گرفتن همیشه ناشی از ناآگاهی نیست؛ گاهی نتیجه محدودیت ادراک انسانی و ناتوانی ما در مواجهه همزمان با تمام وجوه واقعیت است.

بخش مهمی از تجربه جمعی انسان نیز در همین مرز شکل می‌گیرد؛ در فاصله میان آنچه آشکار است و آنچه در سکوت باقی می‌ماند. بسیاری از رنج‌ها، شکاف‌ها یا ناپیدایی‌های زندگی انسانی لزوماً پنهان نیستند؛ بلکه در برابر چشم ما حضور دارند، اما به مرکز توجه راه پیدا نمی‌کنند. گویی انسان، چه در مقام فرد و چه در مقام جمع، همیشه با نوعی «اقتصاد توجه» زندگی می‌کند؛ نوعی انتخاب دائمی میان دیدن و ندیدن.

از این منظر، نادانی فقط فقدان شناخت نیست؛ بلکه بخشی از نسبت وجودی انسان با جهان است. ما نه با آگاهی مطلق، بلکه با ترکیبی از شناخت، غفلت، سکوت و تعلیق زندگی می‌کنیم. شاید مسأله اصلی این نباشد که چرا همه چیز را نمی‌دانیم؛ بلکه این باشد که چگونه با نادانسته‌های خود کنار می‌آییم و چگونه آنها را در معنابخشی به جهانِ پیرامون‌مان جای می‌دهیم.

اما همین چشم‌پوشی وقتی از قلمرو رابطه فردی وارد سپهر عمومی می‌شود، معنایی دیگر پیدا می‌کند. اگر در زندگی خصوصی نادیده گرفتن می‌تواند شکلی از مدارا باشد، در عرصه اجتماعی گاه به ابزاری برای بازتولید قدرت بدل می‌شود. میشل فوکو نشان داد که دانش هرگز از قدرت جدا نیست. آنچه در یک جامعه دیده می‌شود، همان‌قدر اهمیت دارد که آنچه نادیده گرفته می‌شود. قدرت فقط از طریق قانون و اجبار عمل نمی‌کند؛ بلکه از مسیر «تعیین میدان دید» نیز عمل می‌کند: اینکه چه چیزی موضوع توجه عمومی باشد و چه چیزی بیرون از نگاه باقی بماند.

بسیاری از رنج‌ها دقیقاً از همین جا دوام می‌آورند؛ نه چون کسی از آنها خبر ندارد، بلکه چون نوعی توافق خاموش برای ندیدن‌شان وجود دارد. خشونت، تبعیض یا نابرابری اغلب پیش چشم همگان رخ می‌دهد اما در سکوت جمعی حل می‌شود. جامعه گاهی حقیقت را انکار نمی‌کند؛ فقط به آن نگاه نمی‌کند و همین ندیدنِ جمعی، به بخشی از نظم موجود تبدیل می‌شود.

> نادیده گرفتن اگر آگاهانه باشد، بخشی از «خِرَد» است. در جهانی که همه چیز ما را به دیدن و دانستن فرا می‌خواند، شاید یکی از مهم‌ترین فضیلت‌ها «فضیلت چشم‌پوشی» باشد. قدرت فقط از طریق قانون و اجبار عمل نمی‌کند؛ بلکه از مسیر «تعیین میدان دید» نیز عمل می‌کند: اینکه چه چیزی موضوع توجه عمومی باشد و چه چیزی بیرون از نگاه باقی بماند

فرسودگی آگاهی در عصر وفور اطلاعات

پارادوکس جهان معاصر این است که در دسترس‌ترین دوران تاریخ برای اطلاعات، به یکی از سردرگم‌ترین زمانه‌ها نیز بدل شده است. مسأله انسان امروز کمبود دانسته نیست؛ وفور بی‌پایان داده‌هاست. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که هر لحظه خبر، تحلیل، تصویر و روایت تازه‌ای به ما عرضه می‌شود. اما ذهن انسان ظرفیت مواجهه همزمان با همه چیز را ندارد. بنابراین مسأله اصلی دیگر «چگونه بدانیم؟» نیست؛ بلکه باید بدانیم «چه چیزی را نادیده بگیریم؟» به این اعتبار، شاید بحران اصلی انسان امروز، بحران توجه باشد. دانستن بی‌وقفه الزاماً به فهم بیشتر منجر نمی‌شود؛ گاه فقط به پراکندگی ذهن می‌انجامد. انسان معاصر میان انبوه اطلاعات گرفتار شده و بیش از هر زمان دیگر نیازمند نوعی «فیلتر وجودی» است؛ نیرویی برای تشخیص امر مهم از امر زائد.

به این اعتبار می‌توان مدعی شد نادیده گرفتن، اگر آگاهانه باشد، بخشی از «خِرَد» است. نه از آن رو که حقیقت بی‌اهمیت است، بلکه از آن رو که ذهن بدون انتخاب نمی‌تواند معنا بسازد. فهمیدن همیشه همراه با کنار گذاشتن است؛ هر توجهی، شکلی از بی‌توجهی را نیز در دل خود دارد.

هنر زندگی

برش

بلوغ فکری نه در دانستن همه چیز، بلکه در تنظیم نسبت خود با نادانی آغاز می‌شود. انسان خردمند کسی نیست که پاسخی برای همه چیز دارد، بلکه کسی است که می‌داند چه چیزی را هنوز نمی‌داند، چه حقیقتی را هنوز تاب نمی‌آورد و کجا باید مکث کند، نگاه کند یا از کنار چیزی بگذرد. زیستن فقط به آگاهی نیاز ندارد؛ به سکوت، فراموشی، تعلیق و چشم‌پوشی نیز محتاج است. هنر زندگی شاید در همین تعادل دشوار میان دانستن و ندانستن نهفته باشد؛ اینکه نه اسیر جهل بمانیم و نه زیر بار دانستن بی‌وقفه فرسوده شویم. در جهانی که همه چیز ما را به دیدن و دانستن فرا می‌خواند، شاید یکی از مهم‌ترین فضیلت‌ها «فضیلت چشم‌پوشی» باشد.